

بسم الله الرحمن الرحيم

تعلق امر یا نهی بر افعال

در جایی که مصلحتی باشد ترک آن مفسده دارد و در جایی که مفسده‌ای در فعل باشد ترک آن مصلحت است؛ اما آن مصلحت و مفسده تبعی است و بعضی از امور وجود دارد که ذاتاً مفسده دارد که نهی به آن تعلق می‌گیرد و بعضی از امور وجود دارد که فعل آن مصلحت دارد و امر به آن تعلق می‌گیرد پس بعضی از افعال بشر دارای مصلحت است و بعضی دارای مفسده هست و امر و نهی تابع این است که چه چیز مصلحت دارد و چه چیز مفسده دارد.

در اوامر و نواهی شرع دسترسی به تمام مصالح و مفاسد واقعی نداریم و کشف آن مصلحت و مفسده به این است که وقتی امر به چیزی تعلق می‌گیرد می‌گوییم فعل آن دارای مصلحت است مثلاً وقتی می‌گوید: «صلِّ»، «أَقِمِ الصَّلَاةَ»، «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» (آل عمران/۹۷) به این معناست که در این اعمال مصلحت است و وقتی می‌گوید: «لَا يَسْخَرَنَّ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ» (حجرات/۱۱) «لَا يَغْتَبِ بَعْضُكُمْ بَعْضًا» (حجرات/۱۲) به این معناست که در این فعل سخریه یا غیبت مفسده وجود دارد.

مصلحت تبعی

در عالم ثبوت اموری مصلحت دارد و اموری مفسده دارد و شارع به واجب مصلحت امر می‌کند و به واجب مفسده نهی می‌کند. منتها گاهی کشف برای ما مکشوف است که البته در اوامر و نواهی شارع در خیلی از جاها مکشوف است و گاهی مکشوف نیست و از امر و نهی شارع آن را کشف می‌کنیم و گاهی به این صورت است که یک ترک خودش دارای مصلحت می‌شود یعنی همیشه این‌طور نیست که یک فعلی مصلحت داشته باشد و امر به آن تعلق گیرد. بلکه گاهی بعضی از ترک‌ها مصلحت دار می‌شوند مثل ترک اکل و شرب در هنگام روزه یا تروک احرام در حج که این تروک احرام و ترک‌های در باب صوم خودشان مصلحت دارند و غالباً به این شکل است که وقتی نهی تعلق می‌گیرد در این ترک‌ها مفسده‌ای وجود دارد ولی گاهی هم در خود ترک مصلحت وجود دارد و در اینجا امر به آن تعلق می‌گیرد که در این صورت ترک‌هایی که ما می‌کنیم و مطلوب شارع است بخشی از آن‌ها از نهی‌ها گرفته شده است مثلاً وقتی می‌گوید لا تَفْعَلْ کذا، لا تَکْذِبْ و... به این معنا است که فعل این‌ها مفسده دارد و تبعاً ترک این‌ها مصلحت دارد. در نواهی به این شکل است که وقتی نهی آمد معنای تعلق نهی به چیزی این است که فعل آن مفسده دارد که در آن صورت تبعاً ترک آن مصلحتی دارد.

مصلحت ذاتی

گاهی خود ترک دارای مصلحت می‌شود یعنی خود ترک متعلق امر قرار می‌گیرد و مصلحت پیدا می‌کند یعنی مصلحت ذاتی و اصالتی پیدا می‌کند به همین دلیل است که ترک محرمات همیشه مصلحت دارد ولی مصلحت آن تابع مفسده‌ای است که در فعل است؛ اما گاهی ترک‌ها ذاتاً و مستقلاً موضوع یک مصلحت می‌شوند مثل ترک اکل و شرب در صیام یا تروک در باب احرام که در اینجاها مصلحت ترک مصلحت جانبی و تبعی نیست بلکه مصلحت ذاتی و مستقلاً است.

جمع‌بندی

بنابراین امر و نهی تابع مصلحت و مفسده است و فعلی که مصلحت دارد امر به آن تعلق می‌گیرد و فعلی که مفسده دارد نهی به آن تعلق می‌گیرد؛ که در این صورت در جاهایی که نهی به یک فعلی تعلق بگیرد که فعل آن مفسده دارد تبعاً ترک آن مصلحت دارد چون انسان را از آن مفسده دور می‌کند؛ اما گاهی هم خود ترک مصلحت ذاتی و موضوعی دارد مثل باب صوم یا باب حج که در این صورت در مواردی که امری به ترک تعلق می‌گیرد و می‌گوید اُترک، امر روی ترک و عدم آمده است یا می‌گوید اجتنب، سؤالی مطرح می‌شود که دو وجه دارد:

مصلحت در ترک فعل

یک وجه آن این است که بگوییم در حقیقت این امر که به این ماده تعلق گرفته است یعنی ذاتاً مصلحت در این ترک است مثل ترک اکل و شرب در صوم یا تروک احرام در باب حج است که وقتی امر به این‌ها تعلق می‌گیرد یعنی خود این‌ها ذاتاً مصلحت دارد نه مصلحت تبعی که در همه محرمات وجود دارد. پس یک احتمال این است که بگوییم واقعاً در اینجا وجوب داریم و ذاتاً وجوب داریم و مصلحت در ترک است و حکم واقعی وجوب است نه حرمت.

«اجتنبوا»، امر به فعل

«اجتنب عن الکذب» برای تأکید

احتمال دیگر این است که بگوییم در اینجا در واقع تأکید بر همان حرمت است و اجتنب عن الکذب یعنی همان لا تکذب منتها برای این که تأکید خود را به صورت بلیغ افاده کند به جای لا تکذب می‌گوید اجتنب عن الکذب و حقیقت آن همان لا تکذب است و وقتی می‌گوید اجتنبوا قول الزور آیا مقصود این است که اجتناب و ترک قول زور مصلحت

ذاتی و مستقل دارد مثل تروک احرام یا تروک صیام یا این که اجتنبوا یک شکل ظاهری است و تأکید بر همان نهی اولیه و ذاتی است؟

این دو احتمال است که در اینجا وجود دارد که در احتمال اول ترک آن خودش دارای مصلحت و واجب می‌شود یعنی حکم ایجابی و وجوبی می‌شود اما در احتمال دوم در واقع همان نهی است و ثمراتی دارد که بنا بر احتمال اول ظاهر اجتنبوا با واقع آن یکی است و هر دو امر به ترک است و ایجاب ذاتی است اما بنا بر احتمال دوم ظاهر را نباید دید و باطن اجتنبوا قول الزور همان لا تقولوا قول الزور است و نهی است و این که ما این را واقعاً امر بگیریم یا نهی بگیریم آثاری دارد، ظاهر آن امر است، اما باطن و روح آن بنا بر احتمال اول امر است و بنا بر احتمال دوم نهی است.

امر و نهی در تراحمات

ثمره آن هم در اصول و فقه در خیلی جاها آمده است از جمله در جاهایی که تعارض و تراحم برقرار شود مثلاً در تراحمات بعضی می‌گویند که نهی مقدم است یا بنا بر بعضی اقوال در اجتماع امر و نهی، نهی مقدم بر امر است و...

نظر آقای اعرافی

که در اینجا البته ظاهر قصه همان احتمال دوم است که ظاهر اجتنبوا قول الزور با ملاحظه ارتکازات عرفی و نظایر این کلام که نهی از کذب و غناء و ... داریم این است که در حقیقت همه این‌ها اشاره به یک نهی است. منتها برای نوعی تفنن در بیان و تأکید به صورت امری ذکر شده است که بین خود ما هم خیلی شایع است. مثلاً پدر فرزندش را از چیزهایی منع کرده است و گاهی می‌گوید فلان کارها را نکن و گاهی هم می‌گوید از فلان کارها دوری کن یعنی تأکید به آن نهی‌ها می‌کند که در اینجا نیز تأکید بر نهی است و ظهور ماده اجتناب و خطابات متعددی که به صورت نهی نسبت به دروغ و غیبت و ... داریم همه نشان می‌دهند که در واقع در اینجا نهی است و برای تأکید اجتنبوا قول الزور آورده است.

«قول» کلام ملفوظ و مکتوب و ذهنی

بحث دیگر این بود که آیا این شامل ملفوظ و مکتوب می‌شود یا شامل اعتقاد هم می‌شود؟ که گفتیم قدر متیقن آن ملفوظ و مکتوب است ولی گاهی هم در قرآن و روایات و ... قول شامل اعتقاد هم می‌شود و بعید نیست که بگوییم اطلاق دارد گرچه بحث ما متوقف بر این اطلاق نیست و قدر متیقن کلمه قول همان ملفوظ و مکتوب است و ممکن است بگوییم شامل اعتقاد هم می‌شود و اطلاق دارد.

ظهور «اجتنبوا»

بحث دیگر این است که از اجتنبوا بدون تردید الزام استفاده می‌شود برای این‌که امر است و ظهور آن در وجوب است بلکه اگر احتمال دوم را بگیریم این نهی مؤکد است یعنی تأکیدی در نهی است و اجتنبوا امری که تأکید در نهی را افاده می‌کند.

«قول» مصدر و اسم مصدر

بحث بعدی این است که این «قول» مصدر است یا اسم مصدر؟ در بسیاری از افعال مصادر مشترک است و یک صیغه ظاهری بین مصدر و اسم مصدر است، گاهی در ادبیات و لغت مصدر و اسم مصدر یک واژه متفاوت است مثل غَسَلَ و غُسْل ولی در بسیاری از جاها خود چیزی که ما آن را مصدر به شمار می‌آوریم گاهی هم وجه اسم مصدری دارد که حاصل مصدر است.

در اینجا هم «قول» از همان قبیل است یعنی هم به معنای مصدر می‌آید که جهت صدور فعلی را افاده می‌کند یعنی «قول» به معنای گفتن که مصدر همان فعل است و هم جهت اسم مصدری دارد که حاصل فعل است یعنی قول به معنای گفتار، بنابراین قول هم می‌تواند به معنای مصدری باشد و هم می‌تواند به معنای اسم مصدری باشد که حاصل قول باشد.

اگر بگوییم اجتنبوا قول الزور، «قول» به معنای مصدری است با جایی که بگوییم از قول که حاصل گفتن است یعنی از گفته باطل پرهیز کنید، خیلی تفاوت دارد و اگر اسم مصدر باشد دامنه این کلام خیلی گسترش پیدا می‌کند:

الف. معنای مصدری

اگر بگوییم قول به معنای مصدر است یعنی حرف باطل نزنید یعنی از شما صادر نشود چون اگر قول را به معنای مصدر بگیریم صدور آن از مخاطب به این قول در اینجا ملحوظ است: لا تَقُلْ قول الزور یعنی این قول از تو صادر نشود که جنبه صدور آن در هیئت و ماده قول مأخوذ است چون مصدر و اسم مصدر هیئت است و ماده همان کاف و واو و لام است، بنابراین اگر هیئت مصدری در اینجا باشد به این معنا است که صدور آن از شخصی که مخاطب این خطاب است، مراد است که در این صورت اجتنبوا قول الزور یعنی این قول از شما صادر نشود.

ب. معنای اسم مصدر

اگر قول به معنای نتیجه گفتن باشد: اجتناب کنید قول زور را، یعنی نه این که از گفتن زور و باطل و دروغ پرهیز کنید بلکه از گفته باطل پرهیز کنید و معنای گفته باطل این است که چون حاصل گفتن است آیه نمی گوید، قول زور را نگویند بلکه می گوید از نتیجه قول باطل پرهیز کنید و معنای آن این است که هم خودت نگو و هم از گفته باطلی که از دیگری صادر می شود اجتناب کن؛ یعنی وقتی کسی غیبت می کند، غناء می کند، دروغ می گوید، تو اجتناب کن.

جمع بندی

پس اگر قول به معنای مصدری باشد، فقط از شما می خواهد که حرف باطل زدن را ترک کنید یعنی دوری از گفتن باطل است ولی اگر احتمال دوم باشد از شما می خواهد که از گفته باطل دور شوید و دور شدن از گفته باطل اعم از این است که خودت نگوئی یا اگر کسی گفته است شما به آن نزدیک نشو، پس اگر مصدر بگیریم شما را از گفتن ها منع می کند ولی اگر اسم مصدر و گفته بگیریم، می گوید شما از این گفته دور شوید و اگر اسم مصدر بگیریم هم شامل گفتن می شود و هم شامل شنیدن می شود، چون شنیدن باطل هم نوعی نزدیک شدن به باطل است که می گوید از این شنیدن باطل دور شو و از این گفته باطل دور شو. البته این اعم است یعنی از گفته باطل پرهیز کردن هم به این است که شما خودت آن را ایجاد نکنی و هم به معنای این است که اگر ایجاد شد شما آن را نشنوی و تحت تأثیر آن قرار نگیری.

اشتراک لفظی

غالب این واژه های مصدری مشترک لفظی بین مصدر و اسم مصدر است و در غالب مصادر، صیغه مصدری که وجود دارد مشترک لفظی بین مصدر و اسم مصدر است و تعیین هر یک از این دو احتمال نیاز به یک قرینه ای دارد و در بعضی جاها خیلی تفاوت نمی کند ولی در اینجا تفاوت زیادی می کند و اگر قول را به معنای مصدر بگیریم فقط می گوید حرف زور و باطل زنید ولی اگر به معنای اسم مصدر بگیریم دایره این حکم اعم از این است که نگویند و نشنویند و تحت تأثیر قرار نگیرید و هر نوع نزدیک شدن به حرف باطل را منع می کند، این نوع واژه ها مشترک لفظی می باشند و نیاز به قرینه دارند.

تعبیر روایی: «قول» اسم مصدر

عرض ما این است که قرینه روایی و خارجی داریم بر این که قول در اینجا اسم مصدر است و شاهد آن روایات معتبری است که گفته است قول زور شامل غناء هم می شود و گفته شده است که قول زور غناء است و وقتی گفته

می‌شود غناء است، در غناء هم تأکید بر این است که خودتان تغنی نکنید و هم تأکیدات بیشتر و بسیار زیادی شده است بر این‌که استماع غناء نکنید.

استماع غناء

ادله و روایات استماع غناء خیلی زیاد است و روایات معتبری در نورالثقلین و کتاب برهان آمده است و مشخصاً در نورالثقلین در ذیل همین آیه آمده است که: قول الزور و الغناء و چون ظهور روایات فراوان این است که در باب غناء استماع را هم شامل می‌شود، ظاهرش این است که وقتی می‌گوید غناء مقصود حاصل غناء است که وقتی می‌گوید اجتناب کنید، استماع آن را هم شامل می‌شود که این یک شاهد است و مهم‌تر از آن این است که اجتنابوا قول الزور در جایی که این نوع ترکیب باشد که اجتناب از چیزی را می‌گوید.

ظاهر این اجتناب از «قول»، اسم مصدر است یعنی برای قول تجسم و ثباتی فرض کرده است و می‌گوید از آن دور شوید و وقتی می‌گوییم از چیزی دور شوید سازگار است با این‌که بگوییم آن فعل از شما صادر نشود ولی تناسب دور شدن با این است که آن امری که متعلق اجتناب است نوعی تقرر و ثباتی داشته باشد و این با اسم مصدر سازگارتر است یعنی برای قول نوعی ثبات و شخصیتی در نظر گرفته است و می‌گوید از آن دور شوید و دور شدن از حاصل فعل که تقرر دارد، انطباق با این کلام است نسبت به دور شدن از صدور فعل.

نظر آقای اعرافی

بنابراین در این آیه قول هم می‌تواند به معنای مصدر باشد و هم می‌تواند به معنای اسم مصدر باشد و اظهار در این آیه این است که قول اسم مصدر است که در این صورت هم شامل نگفتن می‌شود و هم شامل نشنیدن و غناء و دور شدن از قول باطل و ... می‌شود. البته اگر در اینجا اجمال وجود داشته باشد یعنی کسی بگوید که قول هم می‌تواند مصدر باشد و هم می‌تواند اسم مصدر باشد و این شواهد گفته شده را قبول نداریم، قدر متیقن آن همان مصدر است که حداقلش است یعنی این‌که نباید بگویی اما دور شدن از حاصل آن را شامل نمی‌شود.

مفهوم «و اجتنابوا قول الزور»

پس علیرغم این‌که این دو شاهد وجود دارد و بعید نیست که اسم مصدر باشد اما در عین حال اگر کسی اقتناع به این شواهد نکرد نتیجه مجمل می‌شود که مصدر است یا اسم مصدر؟ ولی این اجمال به این صورت نیست که آیه را از معنا ببندازد برای این‌که یک قدر متیقن در اینجا وجود دارد چون چه مصدر بگیریم و چه اسم مصدر بگیریم، گفتن باطل

حتماً مقصود این آیه است یعنی اگر مصدر بگیریم مستقیماً می‌گوید حرف باطل را نگویند و اگر اسم مصدر بگیریم می‌گوید از حرف باطل دور شوید که یک مصداق آن این است که نگویند، پس نگفتن حرف باطل در هر صورت در آیه آمده است و این از مشترک‌های لفظی مردم بین اقل و اکثر است.

بحث اصولی؛ اشتراک لفظی

که قاعده اصولی آن را قبلاً بیان کردیم و گفتیم که دو جور مشترک لفظی داریم:

الف. المشترك بین المتباینين أو المتباينات

یکی مشترک لفظی بین المتباینين داریم مثل کلمه عین که مشترک لفظی بین متباینات است که یا چشمه است و یا خورشید و یا چیز دیگری است، اگر قرینه معینه نبود در مشترک لفظی مردم بین متباینات، کلام مجمل می‌شود و قابل استدلال نیست یعنی المشترك بین المتباینين أو المتباينات إذا لم توجد قرینه معینه لتعيين أحد المعاني.

ب. المشترك بين الأقل و الأكثر

اما یک مشترک لفظی نوع دوم داریم که مشترک لفظی بین دو معنای اقل و اکثری است که در این صورت در جایی که بین اقل و اکثر مشترک لفظی باشد اگر قرینه معینه نبود، حتماً قدر متیقن آق را می‌گیریم. مثلاً روایاتی که ترغیب به علم کرده است. گفتیم کلمه علم مشترک بین معنای عام و خاص است، یکی از معانی علم مطلق علوم است و هم علوم دینی را شامل می‌شود و هم علوم بشری و فیزیک و شیمی را شامل می‌شود و یک اصطلاح دیگر علم در روایات علم الهی است که اخَصّ از آن می‌شود، حال اگر در جایی «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (زمر/۹) آمد، ما نمی‌دانیم علم به معنای مطلق علم است که شامل فیزیک و شیمی و امثال این‌ها بشود یا این‌که علم به معنای علم الهی است؟ و قرینه معینه هم نباشد. در اینجا مثل کلمه عین نیست که چون قرینه نداریم بگوییم که اصلاً نفهمیدیم که چه می‌گوید بلکه در اینجا می‌گوییم قطعاً علم الهی مقصود است و آن را شامل می‌شود و در اکثر موارد ما دیگر نمی‌توانیم بگوییم که دلیل نداریم نه این‌که کلاً مجمل شود.

فقدان قرینه معینه

لذا فقدان قرینه معینه در مشترکات لفظی دو نوع است:

الف. در المشترك بین المتباینین

در مشترکات لفظی بین متباینات فقدان قرینه موجب اجمال کلی می‌شود و اصلاً نمی‌شود با آن چیزی استدلال کرد.

ب. در المشترك بین الأقل و الأكثر

اما در مشترک بین اقل و اکثر موجب اجمال کلی نمی‌شود بلکه نسبت به اقل اخذ به دلیل می‌کنیم و نسبت به اکثر مجمل می‌شود و نمی‌توانیم استدلال کنیم که در اینجا نیز از همین قبیل است. درهرحال این آیه را چه مصدری و چه اسم مصدری بگیریم، آن چه که مسلم است این است که نباید حرف باطل بزنیم و فوقش دور شدن از حرف باطل و نشنیدن آن اجمال دارد.

«قول الزور» اضافه بیانیه

بحث بعدی اضافه قول به زور است که بعضی گفته‌اند اضافه تبعیضیه است و بعضی گفته‌اند بیانیه است، ظاهر آن بیانیه هست و قول زور یعنی سخنی که از جنس و نوع باطل است و اضافه آن بیانیه هست.

مفهوم «الزور»

بحث بعدی که بحث مهمی است این است که در اینجا مفهوم زور چیست و زور یعنی چه؟

تعبیر لغوی «الزور»

وقتی به کتب لغت مراجعه کنید ملاحظه می‌کنید که زور به معنای میل عن الاعتدال آمده است و زور یعنی مایل شدن و ماده زَوَرَه به معنای مایل شدن از چیزی است و اصل معنای آن تمایل و میل عن الشيء هست و حتی علت کلمه زیارت این است که وقتی کسی به دیدار کسی می‌رود در واقع از سایرین چشم می‌پوشد و از بقیه به سمت مزور میل پیدا می‌کند و این یک نوع توجه به مزور است به شکلی که از غیر او انقطاع پیدا کرده است و به او توجه کرده است: يَمِيلُ عَنْ سَائِرِ الْأَشْخَاصِ إِلَى هَذَا الشَّخْصِ.

اصل معنای زور، میل عن الشيء بوده است که به این معنا در زیارت هم به کار می‌رود و بعدها معنای دیگری که پیدا کرده است، میل عن الحق شده است یعنی شیء مطلق، خاص شده است و به معنای میل عن الحق شده است و این دو معناست و هر دوی آن‌ها به کار می‌رود.

در اینجا مشترک لفظی بین اعم و اخص وجود دارد نظیر کلمه علم. تعبیر سوم این است که می‌گویند زور یعنی باطل.

جمع‌بندی

پس ما در کتب لغت سه تعبیر می‌بینیم که اولین تعبیر الزور عن الشيء است که این معنای ریشه اصلی لغت است و مورد بحث ما نیست، تعبیر دوم میل عن الحق بود و تعبیر سوم این بود که زور یعنی باطل. علی‌القاعده این باطلی که در اینجا گفته می‌شود معنای جدیدی نیست و همان میل عن الحق است و هر وقت گفته شود الزور الباطل یعنی همان الميل عن الحق و باطل همان تمایل از حق است و لذا این تعبیر الزور الباطل در حقیقت نوعی تفنن در بیان است و الا در حقیقت معنای دوم را می‌گویند و قاعدتاً معنای سوم وجود ندارد. نتیجه این تحلیل لغوی این است که کلمه زور دو معنا دارد: یک معنای الميل عن الشيء دارد که در زیارت نیز به همین معنا به کار می‌رود و یک معنای میل عن الحق دارد که همان باطل است یعنی اگر از حق فاصله بگیرید باطل است.

ممکن است کسی بگوید که میل عن الحق اعم از باطل رفتن است ولی این‌طور نیست بلکه همین‌که انسان روی جاده حق نمی‌رود باطل است و میل عن الحق می‌شود و لذا میل عن الحق و باطل باهم منطبق می‌شوند و نتیجه بحث این می‌شود که کلمه زور دو معنا دارد: یک معنای عام و یک معنای خاص و در اینجا مقصود معنای خاص است که میل عن الحق و باطل هست.

«الزور» اعم از قول و فعل

بحث بعدی که بحث مهمی است این است که زور اعم است از قول و فعل و زور یعنی باطل و میل عن الحق، منتها در اینجا گفته شده است قول زور یعنی میل عن الحق و باطلی که در قول مصداق پیدا کرده است.

مقصود از «قول باطل»

در این صورت بحثی که در اینجا وجود دارد این است که این قول باطل یعنی چه؟ در اینجا دو احتمال وجود دارد:

الف. قضایای کاذبه (جمله خبریه ی باطل)

آقای تبریزی می‌فرمایند که در اینجا باطل در مقابل حق است و چون صفت قول است یعنی جمله‌ای که مطابق با واقع نیست و در اینجا گفته شده است که از قول باطل پرهیز کنید و در منطق خوانده‌ایم که قضایای صادق و کاذبه

داریم که قضایای صادق حق است و قضایای کاذبه باطل است که در این صورت یک احتمال در آیه این می‌شود که می‌گوید از قضایا و گفتن‌ها و گفته‌هایی که کاذب و باطل است و مطابق با حق نیست پرهیز کنید. بنا بر این احتمال، قول زور فقط جمله‌های خبریه را شامل می‌شود مثلاً در جایی که انسان در کلام خود خبری را می‌دهد ولی مطابق با واقع نیست مثل این که دروغ می‌گوید و لا تقولوا قول الزور یعنی گفته‌ای که کاذب است و مطابق با واقع نیست.

ب. عدم شمول بر انشاء

احتمال دوم هم این است که طبق فرمایش ایشان، شامل جمله‌های انشائی یا داد زدن بر سر کسی و قول‌هایی که خلاف است اما کذب نیست مانند غیبت که کذب نیست ولی امر ناپسندی است، نمی‌شود برای این که وقتی می‌گوید قول زور، فقط چیزی را که مطابق با واقع نیست منع می‌کند.

در احتمال دوم می‌گوییم که شما این بحث را از منطق وارد لغت کردید و چیزی که ما در لغت داریم این است که زور یعنی مائل عن الحق و باطل هم که در اینجا می‌گوییم اصطلاح منطقی نیست و چیزی را که می‌گوییم باطل است یعنی جمله خبریه ی غیر مطابق با واقع و باطل است یعنی مایل عن الحق است و باطل یعنی مقابل حق.

نظر آقای اعرافی

مرحوم آقای تبریزی (ره) دیدند که در مفردات آمده است که قول زور یعنی باطل و ذهنشان به منظومه و منطق منحرف شده است و باطل را یکی از اقسام قضایا گرفته است و می‌گوید جمله خبریه صادق و کاذب است و به کاذب‌ها، باطل می‌گویند. در قرآن و لغت و ... باطل یا زور که به معنای باطل یا میل عن الحق است همان میل عن الحق است یعنی چیزی که ناپسند است و راه درستی نیست حال می‌خواهد دروغ باشد که قضیه کاذبه است یا غیبت که کذب نیست و کاملاً صادق است ولی باطل است و میل عن الحق است یا مسخره کردن است که وقتی مسخره می‌کند در خیلی جاها مصداق دارد و ممکن است حرف درستی بزند ولی این حرف باطل است یعنی حق نیست و مایل عن الحق است و ...

زور که ما در لغت می‌گوییم یعنی باطل و میل عن الحق و مقصود قضیه کاذبه نیست و لذا کلمه باطل در لا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل هم می‌آید که بحث قضیه نیست و لذا احتمال اول درست نیست که بگوییم مقصود از زور قول باطل است و قول باطل یعنی کاذب و لذا شامل جاهایی که در جمله خبری نیست یا خبر صادق است، نمی‌شود مانند مسخره و غیبت و ...

احتمال دوم این است که در اینجا مقصود باطل است و باطل همان مایل عن الحق است و مایل عن الحق هم اعم از این است که جمله‌ای کذب باشد یا این که خیلی صادق است ولی واقعاً در مسیر حق نیست که قطعاً به معنای دوم است و حمل آن بر معنای منطقی درست نیست و لذا در اینجا قول زور فقط قول کذب نیست بلکه قول صادقی را هم که موجب تحقیر و مسخره دیگری و امثال این‌ها است، شامل می‌شود. شاهد این قول دوم روایات معتبری است که در باب غناء آمده است و دلیل هست و می‌گوید قول زور غناء است، غناء کذب نیست و یک نوع آهنگی است که مهیج است و ممکن است هیچ کذبی هم در آن نباشد و این روایات معتبر غناء بهترین قرینه است بر این که مقصود از زور در اینجا کذب نیست بلکه مایل عن الحق است که هم کذب را شامل می‌شود و هم چیزهای دیگر را شامل می‌شود و لذا این اعم است و می‌تواند بحث ما را هم شامل شود.